

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يا بني إسرائيل اذكرا نعمتي التي أنعمت عليكم وأني فضلتكم على العالمين﴾ (١٢٢).

[شدت اهتمام خداوند به هدایت معاندان]

همان طور که قبلاً بیان شد، در این سوره به مناسبت و جا به جا آیاتی از جریانات بنی اسرائیل بازگو شد و این دو آیه اخیر آخرین پیام و تذکری است که در این فراز از جانب حق به این قوم داده می شود، مشابه همان سخنی که در آغاز نیز، گفته شد و حاکی است از شدت اهتمام و رأفت پروردگار، برای بیداری و دوراندیشی و توجه به فرجام کار، تا مگر به خود آیند و دست از عناد و مخالفت با اسلام برداشته و نتیجتاً از عاقبت سختی که در انتظار ایشان است، رهائی یابند؛ و لذا، رثوفانه فرمود: ای فرزندان یعقوب به یاد آرید نعمتی را که بر شما بخشیدم.

که عبارت است از همان نعمی که خداوند در آیات گذشته بر شمرده و اینک، به ایشان تذکر می دهد، گرچه مربوط به اجداد و نیاکان آنها است ولیکن فرزندان را نیز، شامل، چه خطاب به جمعیتی که مراد پدران ایشان باشد، در عرف هر زبان متداول است از آن جمله: همانها که از زیر بار سلطه جنایتکاران خارج شدند و سروری و آقائی و قدرت و تمکن را به دست گرفتند؛ که ممکن است گوشزد همان نعمت، به صاحبان کتاب در زمان رسول بزرگوار است تا بدانند که عزت و ذلت در دست خدا است و بیدار چگونگی حال خود باشند و بدانند که با نافرمانی خدا و عناد با اسلام،



همان خدائی که قدرت فرعونى را از میان برداشت توانا است که ایشان را خوار و ذلیل کند .
و نیز ، مستفاد از آیه است : همان طور که ما پروردگار جهان ، در گذشته خیر خواه
بندگان بودیم اینک ، هم برای شما خیر خواهی نموده و طریق حق را ارائه می دهیم ؛ به
هوش باشید و غفلت نورزید و مواهب گذشته پدران خویش به یاد آورید و از این
نعمت و موهبت فعلی نیز که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و قرآن مجید و طریق اسلام
است سر میچید و بهره بگیرید ، که متضمن سعادت دنیا و آخرت شما است .
و نیز ، با اندیشه های ناصواب مانند این که آتش دوزخ به ما نرسد یا اگر رسد چند
روزی بیش نباشد ، دل خوش نکنید .

یا به ناحق [ناصواب] سخن گویند :

که « ما ابناء الله » و یا « احبباء الله » بوده (مائده (۵): ۱۸) ^۱

و فرزندان خدا چون عزیز و مسیح (توبه (۹): ۳۰) شفیعان ما باشند . (زخرف (۴۳): ۸۶) ^۲
یا چون مردم بت پرست مشرک که بتان را «شفعاء عندالله» خوانند . (یونس (۱۰): ۱۸) ^۳
یا گویند : فدیة ها و قربانی ها که برای بتان داشته ایم ما را در برابر عذاب عوض
باشد یا اگر فرضاً در آن روز عذابی باشد یاورانی ما را نصرت بخشند .
که همه این قبیل امور واهی و تخیلی و حاکی از کفر و الحاد است و جایگاه مردم
کافر همواره دوزخ ؛ و لذا فرمود :

﴿واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا﴾ (۱۲۳) .

و بپرهیزید از روزی که کسی از کسی کفایت و جبران هیچ چیز نکند .

زیرا روزی است که :

شخص از برادر خود می گریزد و از مادر و پدر نیز و همچنین از زن و فرزند ،

۱ . ﴿وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر من خلق يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء ولله ملك السموات والأرض وما بينهما وإليه المصير﴾ (یونس (۱۰): ۱۸)

۲ . ﴿وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله أتى يوفىكون﴾ ، ﴿ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة إلا من شهد بالحق وهم يعلمون﴾

۳ . ﴿ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل أتنبئون الله بما لا يعلم فى السموات ولا فى الأرض سبحانه وتعالى عما يشركون﴾

زیرا، در آن روز هر کس چنان سرگرم و گرفتار حال خود است که به کار هیچ فردی توجه نکند. (عبس (۸۰): ۳۴-۳۶)

﴿ولا يقبل منها عدل﴾ و نپذیرند از او هیچ عوضی؛ چنان که در جای دیگر فرمود:
﴿ولا يسأل حميم حميما﴾ يبصرونهم يوذ المجرم لو يفتدى من عذاب يومئذ بنيه *
وصاحبته وأخيه * وفصيلته التي تؤويه * ومن في الأرض جميعا ثم ينجيه * كلا إنها
لظى * نزاعة للشوى * تدعو من أدبر وتولى﴾ (معارج (۷۰): ۱۰-۱۷)

و هیچ دوستی از حال دوست نبرد، بینای حال خویش شوند؛ گنه کار دوست می دارد که ای کاش در برابر شکنجه این روز، فرزندان و همسر خویش و برادرش نیز و مادرش که او را می پروراند و پناهش می داد و هر آن که و هر آنچه که در روی زمین است، همگی عوض و به فدیة دهد، [و این فدیة] او را رهائی می بخشید؛ [ولی خدای عزیز و منتقم فرماید:] که نه چنین باوری، که آتش دوزخ شعله ور است و به شدت کننده و سوزنده [پوست سر و اندام؛ به خود] می خواند آن کس را که پشت کرد و رو گرداند.
﴿ولا تنفعا شفاعة﴾ (۱۲۳).

و نه او را وساطت سودی دهد. که کافر است و معاند و موسی و عزیر از او بی زار و عیسی و دیگر پیمبران منتقر، که شفاعت به صواب است و به اذن خدا و کافر را تحت هیچ عنوانی شفاعت نیست و بت هائی که به زعم خود شفیع می دانست اینک، همگی هیمة دوزخ اند.

﴿ولا هم ينصرون﴾ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
و ایشان را یاری و نصرتی نخواهد بود؛ زیرا که دین خدا را مخالفند و پیروانش را دشمن.

﴿وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال ومن ذريتني قال لا ينال عهدي الظالمين﴾ (۱۲۴).

و چون به آزمایش گرفت ابراهیم را خداوندش به سخنان و اموری چند، پس آنها را به انجام رسانید [فرو نگذاشت] فرمود: که همانا من گمارنده ام تو را پیشوا برای مردم؛ عرضه داشت: و از فرزندان من نیز؛ فرمود: پیمان من ستمگران را نمی رسد.





داستان بیان برخی از حالات یهود و نصاری و بازگوئی عقاید باطل ایشان و مردم مشرک و بت پرست، در چند فرازی از قرآن در این بخش به پایان رسید و اموری که لازمه بیداری و هوشیاری برای درک راه حق بود بیان گردید؛ آنها که دل مرده نبودند و احساس گرایشی به پیوستن حق داشتند، در برابر مکتب اسلام و نبی اکرم ﷺ تسلیم و دیگرانی که پابند هوسها و خواهشهای نفس بوده و در فساد و کفر و ضلالت و سقوط معنوی و انسانیت، غوطه ور بودند، به همان مرام و مسلک آباء و اجدادی باطل، باقی مانده و در لجن زار کفر و جهالت و نفاق و خیانت فرو رفتند.

[قصه پردازی جهت هدایت بیشتر مؤمنان]

اینک، پروردگار جهان برای بیداری مؤمنان و بینش بیشتر ایشان تا در مقام حفظ ایمان صبر و بردباری بورزند و در برابر ایذاء و آزار کافران نیرو و مقاومت نشان دهند، سخنانی چند از داستان ابراهیم که سمبل توحید و ایمان است، بیان می کند؛ همان ابراهیمی که از اوان کودکی، نهاد و سرشتش به توحید حق گویا بود و در سنّ کهولت و پیری دست فرزند گرفته مشترکاً پایه های خانه توحید [کعبه] را بنا نمود؛ همان ابراهیم بت شکن که جان خویش در راه اعلاّی کلمه یکتا پرستی به آتش افکند و در برابر ماه پرست، خورشید و ستاره پرست، به تمام نیرو بایستاد و بت ها را نیز، گردن زد و در مقابل فرعون وقت و جبّار زمان چون کوهی پولادین، کوچکترین سستی و لرزشی به خود راه نداد و با توکل و شکیبائی و اعتماد به پروردگار، یکایک مشکلات را از جلوی پای خویش برمی داشت و در تعقیب هدف مقدّس خود و به تحقیق رساندن مکتب توحید، کوشا بود و جز توجه و یاد خدا و اجرای اوامر وحی و دستورات الهی، اندیشه دیگر در مغز و روح پرورش نمی داد و هیچ یک از روش های گمراه زمان، با این که در میان قومی منحرف و بت پرست می زیست در روحش کوچکترین اثر نگذاشت و بنده پاک بود برای پروردگار؛ لذا، در بزرگی و کمال، پروردگارش به نبوت برگزید و سپس مقام رسالتش بخشید و چون همواره مستغرق در توحید بوده و حال خشوع و خضوع و انابه با خدای خود می داشت، به خلّتش برگرفت و در سنین پیری چنان که

خود عرضه داشت :

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾ (ابراهیم) (۱۴): (۳۹) .
او را دو فرزند به بخشید و چون از عهده آزمایشات خدائی به خوبی برآمد.



[فرق نبوت و امامت]

در اواخر عمر به امامت که بالاترین و شایسته‌ترین مقام و منزلت خلیفه الهی است، برگماشت، همان منصب امامتی که لازمه‌اش عصمت است و پاکی از بدو تولّد تا رحلت، که امامت متمّم و مکمّل رسالت و شریعت است و مجری دستورات وحی و هادی و پیشوای خلق و زعیم و زمامدار مردم در دین و دنیا و رهبر در راه صدق و صلاح و درجات قرب و معرفت، در مکتب دین و معارف الهی و بازکننده و روشن‌گر معضلات و مشکلات مادی و معنوی و دانا به همه امور و مسائل شریعت و کتاب و عند الاقتضاء و لزوم به هر يك از امور هستی و کائنات، که از علم تجمیع پروردگار منبعث است .

[درخواست منصب امامت برای فرزندان]

و چون چنین مقام با عظمت و شرافتی است، حضرت ابراهیم از خدایش به خواست که این سمت به ذراریش نیز، اعطا کند و خدا وعده داد که درخواست تو پذیرم، ولی بدان و آگاه باش، که این منصب و مقام را جز کسانی از فرزندان تو که مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند، نرسند . و لذا رسول بزرگوار اسلام ﷺ و پسر عمّش علی ﷺ و فرزندان پاک آن دو تا امام دوازدهم که از ذراری آن حضرتند، به این سمت برگزیده شدند؛ زیرا اگر پیشوا خود معصوم نباشد، رهبری خلق خدا نتواند و سزاوار نباشد، که رطب خورده منع رطب کی کند آن‌هم در سمت رهبری که مورد طعن است و اعتراض .



[لازمه عصمت]

و بدیهی است لازمه عصمت و پاکی، دانش به اوامر و نواهی حق است؛ زیرا تا نداند خدا از بنده چه خواسته و چه نخواسته ره به جائی نبرد و به جهل و نادانی مرتکب خلاف و ستم شود، لذا، قبل از عصمت، علم به مکتب وحی و دانائی به احکام و دستورات الهی ضروری‌الاصول است و به همین سبب ما شیعیان - صرف نظر از اعتقاد به نصب امامت و سیله پروردگار-، علم و عصمت را از لوازم حتمی و قطعی امامت تلقی کنیم و رشته اعتصام و رابطه خود را به موجودی که نه نادانی در او راه دارد و نه اشتباه و گناه متصل سازیم، که خود عاملی است برای آرامش روح و جان و موجبی جهت قطع و یقین که در مسیر حق گام نهاده‌ایم و از هر گونه ظن و تخمین بری و بر کنار؛ به خلاف همه مکتب‌های دیگر که نه پیشوایانشان قدرت چنین ادعائی دارند که با شهادت گویند: «سلونی قبل ان تفقدونی فلائنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الارض»^۱ و اگر گفتند و گویند رسوا شدند و شوند و نه دامنشان از گرد گناه پاک و مبرا است به نحوی که آیه تطهیر از جانب خدای عزوجل در باره‌شان نازل گردد و لذا، گفتار دیگران غالباً مبتنی است بر ظن و احتمال و خود در وادی شک و ریب بسر برند آن هم با دامنی آلوده و ناپاک، تا چه رسد به تابعین و پیروان ایشان، که شاید و نسزد که کوری عصا کش شود کور دگر را و لذا، وجود مقدس علی علیه السلام به تصریح آیه مباهله:

﴿فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين﴾ (آل عمران (۳۹): ۶۱) - چون نفس نفیس پیامبر است در کمال و علم و عصمت و لذا، پس از رحلت آن بزرگوار در حقیقت امتداد وجود شخص شخیص نبی اکرم صلی الله علیه و آله است در جامعه بشری. و اینک، توجه شود که آیه فوق بزرگداشت و تقدیری است از ابراهیم بت شکن با احراز شایستگی به چنین مقام، که فرمود:

﴿وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن﴾ (۱۲۴).

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۰۱.

و یاد کن هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به سخنان [اموری چند] بیازمود، پس او آنها را به کمال و تمام فرجام و پایان بخشید و از عهده [آن] به نیکوئی بر آمد، که این جهان جهان اختیار است و آزمایش تا بر خود افراد واقعیت حال و موجودیتشان، از لحاظ نیکوی و بدی، گرایش به حق و ناحق، پیمودن راه صواب و خطا، روشن شود.



[امتحان خداوند اتمام حجت است]

بدیهی است خدا را در این باره «العیاذ بالله» جهلی نیست که بخواهد از این آزمون به حقیقتی برسد و یا پنهانی را کشف کند، که مثلاً چه کسی در برگزاری و انجام امتحان نیکو است یا خراب؛ یا فرجام آزمایش را نسبت به کیفیت و کمیت عملی افراد دریابد، سبحانه و تعالی که به ذاتش به همه چیز دانا است؛ بلکه برای آن است که حجت را درباره همگان تمام کند و حقیقت هر کس را به خود او نماید، همان گونه که فرمود:

﴿لیمیز الله الخبیث من الطیب﴾ (انفال (۸): ۳۷).

و لذا، رفتارش رفتار کسی است که شخص را مورد آزمایش می گیرد تا مشخص شود که چگونه است؛ در این جا هم ابراهیم به کلماتی چند مورد آزمون قرار گرفت و آن را به نیکوئی به پایان رساند و به خوبی از عهده بر آمد، چه در مورد پرتاب شدن به آتش نمرودی که جانش در خطر نابودی بیفتاد و چه در ذبح فرزندش اسماعیل، که به دست خویش با تصمیمی راسخ و گامی استوار و ثابت اقدام به اجرای فرمان نمود.

و در روایتی از نورالثقلین از حضرت صادق علیه السلام است که:

مفضل بن عمر از امام مسئلت کرد: منظور از کلمات چه باشد؟ حضرت فرمود: کلماتی است که آدم از خدایش تلقی کرد، تا به وسیله آن سخنان تائب شود و توبه اش مورد پذیرش خدا قرار گرفت، در پیشگاه حق چنین عرضه داشت: «یا ربّ انی استلک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ألا ثبت علی؟» پس خدا بر او توبه پذیرفت، که همانا او بسیار توبه پذیر است و مهربان؛ مفضل عرضه داشت: پس چه معنی می شود: ﴿فَاتْمَهَنَ﴾؟ حضرت پاسخ داد: «فَاتْمَهَنَ الی



القائم عليه السلام اثني عشر اماماً تسعة من ولد الحسين» اتمام آن سخنان تا امام قائم عليه السلام، که دوازدهمین پیشوا و وصی رسول خدا است، که «له» نفر ایشان از فرزندان حسین عليه السلام است و حضرت آدم تا امام حسین عليه السلام در ذکر و وسیله مسئلتش بود و حضرت ابراهیم همه نامهای ائمه را تا قائم یعنی: دوازدهمین وصی، به زبان آورد.^۱

و در روایتی دیگر از مجمع البیان است، که:

خداوند ابراهیم را در خواب مأمور به ذبح فرزند نمود و در همین باره آزمایش فرمود:^۲

و معنای «اتمهن» این که حضرتش عزم و تصمیم راسخ بر اجرای فرمان گرفت و در برابر دستور الهی منقاد و تسلیم شده، او را به امامت برگزید؛ همین.

باری، بدون چون و چرا اقدام به عمل نموده، کارد بر گلوی فرزند می کشید و از عدم «اثر» چهره بر افروخته می داشت؛ که وظیفه بنده حق همین است تا اندیشه خود در برابر فرمان و قضاء الهی بکار نبرد و سبب نپرسد و ایرادی به زبان یا در دل و دماغ خطور ندهد و پرسشی از حکمت و فلسفه اش نخواهد و از آنجا که مشیت حق بر عدم ذبح و ابقاء حیات اسماعیل استوار بود فرمان رسید که: ای رسول ما تا همین جا بس است فرمان به سزا بردی و تسلیم بودن تو در برابر فرمان خارجاً تحقق یافت. (صافات ۳۷: ۱۰۲-۱۰۵).^۳

۱. في كتاب الحِصَالِ عن الفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: سألته عن قول الله تعالى: ﴿وإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ ما هذه الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه؟ و هو انه قال: «يا رب أسئلك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علي فتاب الله عليه انه هو التواب الرحيم، فقلت له: يا بن رسول الله فما يعني عزوجل بقوله فاتمهن؟ قال: يعني اتمهن الى القائم اثنا عشر إماما تسعة من ولد الحسين عليه السلام. تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲. في مجمع البيان روي عن الصادق عليه السلام انه ما ابتلاه الله به في نومه من ذبح ولده اسمعيل أبي العرب، فاتمها إبراهيم و عزم عليها و سلم لأمر الله، فلما عزم قال الله تعالى ثوبا له لما صدق، و عمل بما أمر الله ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾. تفسير مجمع البيان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبِحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ فلما أسلما وتلّه للجبين * وناديناه أن يا إبراهيم * قد صدقت الرؤيا إنا كذلك نجزي المحسنين ﴿صافات (۳۷): ۱۰۲-۱۰۵﴾

[سرّ اعطای مقام امامت به ابراهیم]

بدیهی است ابراهیم را آگاهی از فرجام کار نبود که چگونگی و به کجا منجر شود، بلکه او یک پارچه تمام نیرو را در اجرای دستور به کار می برد و در اندیشه داشت که باید ذبح را پایان دهد. و لذا، به خاطر منقاد بودن و تسلیم و اطاعت در اجرای امر مورد تقدیر و تمجید حق قرار گرفته و شایستگی احراز پست امامت را دریافت. باری، احادیث مختلف هر یک مصداقی است از اتمام و به انجام رسانیدن کلمات، که به طور کلی همان تسلیم بودن در برابر دستورات خدا است و به کار بستن آنها به رضا و طیب خاطر و در نتیجه خداوند در سنین پیری و اواخر عمر به امامتش برگزید، که مقامی است والاتر از نبوت و رسالت و خطاب رسید:

﴿وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماماً﴾ (۱۲۴).

... فرمود: به درستی که من گمارنده ام تو را، پیشوا برای مردمان.

و این آخرین و مهمترین سمتی است از جانب حق، که شایستگی خود را در پیشگاه کردگار برای احراز این مقام بلند پایه مشخص ساخت و به رهبری و زمامداری دین و دنیای مردم برگزیده گشت در ضمن روایتی «مفصل» از امام هشتم است درباره وظایف امامت، من جمله می فرماید:

از وظایف امام، یکی زعامت و زمامداری و حکومت بر مردم و اجرای قوانین و حدود و احکام الهی است، در میان اجتماع.

باری، پس از آن که خداوند با الطاف ویژه به این مقام جلیل، خلیل خود برگزید و [او] چنین موهبتی عظیم و چشمگیر از جانب حق دریافت، سر به آسمان بلند کرده درخواست نموده:



۱. ان بالإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الإمامة أس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلاة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفئ والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الشغور والاطراف والامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو إلى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة. عيون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۱۸، باب ۲۰، ح ۱

﴿قال ومن ذریتی﴾ (۱۲۴) .

عرضه داشت و از فرزندانم نیز، چنین مقام و منصبی را می‌بخشی؟ و آیا مورد لطف و انعام و مکرمت تو در احراز این پست قرار می‌گیرند؟ که خود نوعی درخواست خلیلانه مؤدبانه است از خدای رفیق شفیق، توأم با امید و آرزو در استجابت؛ ولی برخی کلمه «واجعل» را در جمله: «ومن ذریتی» در تقدیر گرفته‌اند یعنی: پروردگارا مقام امامت و پیشوائی و زعامت خلق را در فرزندان من نیز، برقرار ساز و خداوند بزرگ این درخواست و تقاضایش را مشروطاً اجابت فرمود؛ همچنان که بسیاری از انبیاء و اوصیاء من جمله: سرور کائنات نبی اکرم ﷺ و صدیقه کبری ﷺ و ائمه بر حق تا امام دوازدهم ﷺ - که در پرده غیبت است و ما شیعیان پیوسته منتظر ظهور تا جان بازی در رکابش کنیم - از ذراری آن حضرت‌اند و به تصریح آیه مورد بحث که این سمت به ستمگر نمی‌رسد، قطعی است که امامان پاک و معصوم بوده و عصمت و طهارت را واجدند؛ همان‌گونه که:

﴿قال لا ینال عهدی الظالمین﴾ (۱۲۴) .

فرمود: به پیمان امامت من نرسند مردمان ستمگر. اینک، به مناسبت موضوع گفته می‌شود: که درخواست و حاجتت پذیرفتم و این وعده را دادم و پیمان بستم، ولی بدان و آگاه باش: که از فرزندان تو به کسی این عهد امامت رسد و منصب و مقام بخشم، که او را هیچ نوع ستم و گناهی از بدو تولد، تا آخرین نفسی که از کالبد خاکیش بیرون شده و به سرای دیگر نقل مکان می‌دهد، نبوده و دامنش از لوث هر خلاف و معصیت پاک و مبرا باشد تا بتواند مفهوم و مصداق حقیقی پیشوائی و رهبری و فرمانروائی خلق را تحقق و جودی بخشد و این سمت را شایسته و سزاوار شود.

و از طرفی غاصبین و دزدان مقام امامت و پیشوائی در هر عصر و زمانی، که به زور و قلدری یا مکر و نیرنگ سوار بر گرده مردم شده‌اند بدانند و آگاه باشند که حکم قرآن چنین است و فرمان الهی این گونه: که ستمگر و گناهکار را احراز چنین مقام و سمت نرسد و اگر با تعدی و تجاوز یا نیرنگ و تزویر پیشوائی و زمامداری کند مورد غضب و خشم خدائی است و نیز، توده مردم بدانند: که تابعین و پیروان چنین پیشوا و رهبری



که در حکم طاغوت است در ضلالت اند و گمراهی و آمر و مأمور، حاکم و محکوم، راضی و مرضی، قاضی و متقاضی، در پیشگاه عدل الهی مسئول و مؤاخذ و مبتلا به سرنوشتی شوم و دشوار، که مستلزم عذاب سخت است و خلود در دوز، تا مگر به هوش آیند و وظیفه بندگی شناسند و قانون الهی محترم شمرند و مجری آن را منصوب و مأمور از جانب حق دانند؛ همان گونه که فرمود:

﴿أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم﴾ (نساء: ۵۹).

که صاحب زعامت و فرماندهی را ستمگر نشاید، ولو در تمام مدت طول عمر یک نوبت معصیتی از او سرزده باشد و الّا راه باز است برای احراز پست امامت و خلیفه و پیشوائی خلق برای امثال معاویه ها و یزید و منصور دوانیقی ها و متوکّل و یا دزدان دیگری چون مدعیان نبوت و امامت در مذاهب باطل؛ که اگر دستور رسید:

﴿وأمرهم شورى بينهم﴾ (شوری: ۴۲: ۳۸) و یا: ﴿فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم﴾ (آل عمران: ۳: ۱۵۹). هر دو خود روشن است که این دستور در نحوه و کیفیت اجرای امر و فرمان الهی و یا در امور غیر موضوعه است تا بهتر و نیکوتر و سریع و مناسبتر با شرایط زمان و مکان پیاده شود، نه حکم خدائی و انتخاب در امر زعامت و امامت یا ابداع قانون و مقررات خلاف شریعت و سرانجام نیز، تصمیم نهائی در امر شوری و دستور اجرای آن، با زعیم و پیشوای حق است که منتخب خدا است، همچنان که هر دو آیه فوق در زمان رسول اکرم ﷺ مورد توجه و مطمح نظر و عمل بوده و حضرتش بنا به فرمان قرآن، در برخی امور که مقتضی می نمود. چون امر جنگ احد، روی حکم و مصالحی با صحابه مشورت فرمود ولی تصمیم و اتخاذ نهائی را اعم از کثرت آراء یا قلت آن، اگر هم با نظرش متباین بود باز به دست خود گرفت، زیرا، کسی را قدرت ابراز تخلف و سرپیچی از فرمانش نبود، که قرآن کریم دستور می دهد:

﴿ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا﴾ (حشر: ۵۹: ۷).

و این معنا را هم نقل مؤید است و هم عقل و نیز، صراحت برخی آیات قرآنی است آنجا که فرمود:

﴿و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من



أمرهم ومن يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً ﴿احزاب(۳۳):۳۶﴾ .
که اگر امری و فرمانی از جانب خداوند و رسولش در امور فردی و اجتماعی
مسلمین صورت گرفت، برای هیچ مرد و زن مؤمن اختیاری نیست که فرمان نبرد و یا
سرپیچی کرده از انجام آن باز ایستد و کسی که نافرمانی خدا و رسول او نماید، یقیناً در
وادی ضلالت و گمراهی آشکاری سقوط نموده و نیز در جای دیگر فرمود:
﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾
(نصص(۲۸):۶۸) و پروردگار تو می آفریند آنچه را و آن که را که خواهد و برمی گزیند و
منتخب می سازد؛ برای دیگران هیچ گونه اختیاری نیست؛ ذات خداوندی منزّه و مبرّا
است و بلند پایه و بلند مرتبه است از آنچه را که به شرکش گیرند و انبازش قرار دهند.

[امر زعامت و انتخاب زعيم]

پیدا است که در امر زعامت و فرمانروائی و حکومت بر مردم، همچنان که قانون از
جانب او است حاکم و فرمانده و پیشوا نیز، به انتخاب او است، چه پیامبر باشد و چه
وصی و جانشین، زیرا وصی نبی چون خود او باید حامل علم کتاب و دانا به همه
قوانین و مقررات الهی و عامل نسبت به همه دستورات خدائی باشد تا بتواند احکام و
اوامر الهی را در هر جا و درباره هر کس و هر چیز پیاده کند و نیز پاسخگوی سئوالات
و پرسشها و استفتائات و معارف در میان توده مردم مسلمان و غیر مسلمان، به نحو
شایسته و مرضی خدا باشد.

و الا نزول کتاب و وحی آسمانی عاطل و باطل مانده، نقض غرض حاصل آید؛
بنابراین چگونه معقول و ممکن است پیامبری که در زمان خود پیش گوئی می کند که
بعد از من مسلمین به ۷۳ فرقه شوند يك فرقه بر حق و بقیه در هلاکت و ضلالتند، پس
از خود امت را بی سرپرست و زعيم و جانشین، در میان توده منافق و دشمن و افکار
متشّت و مختلف رها و پراکنده و اگذار! و خداوند و رسول در تعیین خلیفه و جانشین،
امر را به مردم وانهند و لا اقل به قدر درك و فهم و دریافت خلیفه اوّل مصلح و دلسوز



مردم مسلمان نباشند که بعد از خود سزاوار و شایسته ندید که اسلام و مسلمین بی سرپرست و زمامدار بسر برند و در نتیجه زعامت را در شور و مشورت و انتخاب مردم مردود و ناپسند شمرده و خلیفه دوم را به رأی و اندیشه خود بر مردم تحمیل نمود یا چون خلیفه دوم که صلاح را در آن دید تا از میان میلیونها مردم مسلمان شش نفر را به میل و رأی خود، برای تعیین سرپرست و زمامدار تعیین کند، آن هم با چنان شرایط معلومه ای که فرجام آن از همان آغاز روشن است که خلیفه چه کسی است و چه خواهد شد و سرانجام نتیجه اش به آنجا کشید که امثال معاویه ها و یزید و خلفاء متجاوز بنی امیه و بنی العباس، بر گرده مردم سوار شوند و دَراری رسول اکرم و اوصیاء آن حضرت که حامل علم و عصمت اند، زیر بار ستم و جنایتِ خلفاء وقت کشته و یا خانه نشین گردند و در نتیجه اختلاف و تشتت و بی سامانی مسلمین به جایی رسد که هم امروز به چشم خود می بینیم و زانوی غم در بغل گیریم و به جای: ﴿أنتم الأعلون إن كنتم مؤمنین﴾ (آل عمران(۳): ۱۳۹).

زیر بار استعمار ملل دیگر استخوانهایمان خرد و مصداق جمله:

﴿ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم﴾ (انفال(۸): ۴۶) گردیم؛ که این همه از رأی قلابی و نابه جای سقیفه بنی ساعده سرچشمه گرفت و رسید تا بدین جا که رسید ولی با همه این نابسامانی شیعیان علی علیه السلام به آینده امیدوار و در انتظار دوازدهمین پیشوای به حق، حضرت حجة ابن الحسن العسکری عجل الله فرجه، قائم وقت که در پرده غیبت است ساعت شماری می کنند و خویشان آماده می سازند که در راه عظمت و اعتلاء آن حضرت و پیکار با دشمنانش، برای اعلائی کلمه حق و پیاده کردن همه احکام و دستورات قرآن در سراسر گیتی و ریشه کن سازی جور و ظلم و غاصبین و سرکشان جان خود را فدا کنند تا مصداق حقیقی و واقعی:

﴿هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون﴾ (توبه(۹): ۳۳) تحقق وجودی بخشد و وعده الهی صورت خارجی پذیرد و مصداق دیگری از آیه:

﴿ونريد أن نمنّ علی الذین استضعفوا فی الأرض ونجعلهم أئمةً ونجعلهم الوارثین﴾

(قصص (۲۸): ۵) عملاً به وقوع پیوندد.

بنابراین، خداوند هیچ گاه در طول زمان، دین خود را بی صاحب نمی گذارد، اعم از این که حجّت وقت ظاهر در میان مردم و یا در پرده غیبت و از دیدگاه خلق مخفی به سر برد، که حضورش در بین جامعه لطفی است و غیابش از جانب خدا لطفی دیگر و همه روی حکمت و مصلحت الهی انجام پذیرد و موهبت آزمایش و اختبار بندگان گردد؛ زیرا، هدایت عمومی جهان همواره با پیشوای به حق و امام وقت است، که مصداق اعظمی است از طاعت و بندگی خدا و نمونه تمام عیار عبودیت در میان جنّ و انس، برای ساحت قدس ربوبی، چنان که فرمود:

﴿وما خلقت الجنّ والانس إلا ليعبدون﴾ (ذاریات (۵۱): ۵۶).

و اگر غرض از خلقت جنّ و انس بندگی خدا است به معنای تام و حقیقی در سطح اعلای امکان، با توفیقات و افاضات لایتناهی او و در نتیجه آثار عملی آن قرب هر چه بیشتر پروردگار بدون حدّ یقف، توان گفت که نباید و نشاید زمین بدون حجّت استوار و ثابت ماند؛ زیرا نقض غرض است از خلقت جهت بندگی در سطح اعلا.

لذا اگر در روایات شیعه، پیشوایان و ائمه به حق خبر داده اند که:

«ولولا الحجّه لساخت الارض باهلها»^۱ «به رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض والسماء»

سخنی است استوار و به جا؛ چنان که این معنی را نیز، می توان از آیه شریفه در سوره انبیاء دریافت، آنجا که فرمود: ﴿وجعلناهم ائمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وكانوا لنا عابدين﴾ (انبیاء (۲۱): ۷۳).

و قرار دادیم ایشان را پیشوایان و زمامدارانی که به فرمان ما راهنمایی می کنند و به ایشان کار نیک و به پا داشتن نماز و پرداخت زکوة را الهام نمودیم [بوسیله روح مسدّد و یا الهام الهی، که در روایات شیعه وارد است بدون امر تشریح و احکام] و این ها منحصرأ و صرفاً برای ما باشند پرستندگان.

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳، ح ۲۳؛ فهارس ریاض السالکین، ج ۱، ص ۶۰۴؛ مشارق انوارالبقین، ص ۸۳.



پیدا است این الهام و وحی در کارهای نیک و به وسیله روح مسدّد و نگهدار، در تمام شئوون و مراتب هدایت در هر عصر و زمان و به صورت مطلق و همه جانبه است و ذکر و نماز و زکوة من باب نمونه و از نظر اهمیّت مورد یاد آوری شده؛ زیرا پایه عبادت و پرستش حق به نماز است و استواری ارکان قدرت و عزّت جامعه مسلمین در همه شئون زندگی، به ایتاء زکوة و سپس مشخص فرموده که آنان پرستش را ویژه ما سازند، که بدیهی است در سطح عالی ترین و شایسته ترین حالات بندگی است.

ولذا غرض از خلقت، که پرستش حقیقی حق است تحقق وجودی در طول زمان و اعصار به خود گرفته و لامحاله يك چنین شخصیّتی، که هادی و راهنما برای جامعه بشری است چه زمامدار باشد و یا زمامداری را غاصبین و جنایتکاران زمان تصاحب کنند، جعل و انتخابش از خلقت آدم تا رسالت خاتم، اعم از پیامبر یا وصی و امام به وسیله حق است نه به اختیار و تصویب رأی خلق و اینک، روایاتی چند درباره همین آیه ذیلاً درج می شود:

[روایاتی حول آیه ﴿اِذَا ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ﴾]

۱. در تفسیر برهان از شیخ مفید از ابی الحسن الاسدی از ابی الحسین صالح ابن ابی جماد الرازی و در کافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

خداوند عزیز و جلیل ابراهیم را بنده خود بر گرفت پیش از آن که نبوتش بخشد و او را به نبوت بر گزید قبل از رسالتش و رسولش نمود، پیش از مقام خلّت و او را به سمت خلّت گرفت قبل از امامت؛ پس چون همه چیز را برایش گرد آورد فرمود: **﴿اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا﴾**. حضرت فرمود: پس به خاطر مجد و عظمت این مقام در نظرش ابراهیم به خدا عرضه داشت: از فرزندان من نیز، باین سمت می گماری؟ فرمود: و پیمان امامت من به مردم ستمگر نمی رسد، سپس حضرت فرمود: «سفیه» امام و پیشوای پرهیزگار نمی شود.^۱

۱. فی الکافی عن الصادق علیه السلام ان الله عزوجل - اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان يتخذہ نبياً وان الله اتخذہ نبياً قبل ان يتخذہ رسولاً وان الله اتخذہ رسولاً قبل ان يتخذہ خلیلاً وان الله اتخذہ خلیلاً قبل ان يتخذہ اماماً فلما جمع له الاشياء قال: **﴿اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا﴾** قال علیه السلام: فمن عظمها فی عین ابراهیم **﴿قال ومن ذریّتی قال لا ینال عهدی الظالمین﴾** قال: لا ینال عهدی الظالمین. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الاختصاص، ص ۲۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۲.



از حدیث فوق پیدا است که اگر کسی یک نوبت عمل خلاف رضای حق انجام دهد به عدم پرهیزگاری و سفاهت منتسب است و سفیه و خلاف کار شایسته مقام امامت و زعامت خلق نباشد.

۲. در ضمن حدیثی به نقل از تفسیر برهان، از درست بن ابی منصور است که امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت ابراهیم مقام نبوت داشت و امام نبود تا این که خداوند فرمود: «وهمانا من گمارنده ام تو را پیشوا برای مردمان» عرضه داشت: از فرزندانم نیز بگماری؟ پس خداوند فرمود: «پیمان من به مردم ستمکار نمی رسد» کسی که صنم یا بت یا مثالی را به پرستد امام و پیشوا نمی باشد.^۱

بنابراین هر کس را سابقه بت پرستی است مقام خلافت و امامت نشاید و خداوند چنین فردی را به رهبری خلق نگمارد و اگر کسی چنین کرسی و سمتی را اشغال کند و خود را واجد آن داند غاصب و بزرگترین گناه را مرتکب گشته که قابل آمرزش نیست و علی القاعده توفیق توبه نیز، نیابد که توبه اش و گذاری پست است به صاحب پست. ۳. و نیز، در امالی شیخ طوسی به نقل تفسیر برهان، روایتی مسنداً از عبدالله بن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که حضرت فرمود:

من خوانده و مورد در خواست پدرم ابراهیم هستم، گفتیم: ای رسول خدا و چگونه خوانده پدرت ابراهیم شدی؟ فرمود: خداوند عزیز و جلیل، به ابراهیم وحی فرمود که: «همانا من گمارنده ام تو را پیشوا برای مردم» پس فرح و شادمانی ابراهیم را سبک بال ساخت، عرضه داشت: پرودگارا! «و از فرزندانم» نیز، چون من پیشوایان و ائمه به گمار؛ آن گاه خداوند غالب بزرگ منزلت، به ابراهیم وحی فرمود: این که: ای ابراهیم همانا به تو اعطا نکنم عهد و پیمانی را که به آن درباره ات وفا نکنیم؛ عرضه داشت: کدام پیمان و عهدی است، که به آن بر من وفا نکنی؟ فرمود: به ستمگر از فرزندان تو عهد تو را ندهم؛ عرض کرد: کیست از فرزندانم آن ستمگری

۱. عنه عن ابی محمد الحسن بن حمزه الحسینی عن محمد بن یعقوب عن عله من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابی یحیی الواسطی عن هشام بن سالم و درست بن ابی منصور عنهم فی حدیث قال قد کان ابراهیم نبیا ولیس بامام حتی قال الله تعالی: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ فقال الله تبارك و تعالی: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ من عبد صنما او وثنا او مثالا لایكون اماما. (بقره ۲: ۱۲۴). الاختصاص، ص ۲۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۲۵.



که عهد تو را نرسد؟ فرمود: کسی که به غیر من برای بتی سجده کرد، او را هیچ گاه پیشوا قرار ندهم و نسزد و شایسته نباشد که پیشوا گردد؛ ابراهیم عرض کرد: «من و فرزندانم را از این که بتان را به پرستش گیریم دور به ساز پروردگارا، همانا که بتان بسیاری از مردم را به گمراهی کشانند» و از همین جا است که نبی اکرم ﷺ فرمود: پس منتهی شد و پایان بخشید آن در خواست به من و برادرم علی، که هیچ يك از ما هرگز برای بتی سجده نکرد پس خدای مرا به نبوت و علی را به وصایت [ولایت] برگرفت.^۱

سپس در ذیل همین حدیث در تفسیر مزبور گوید: و از طریق مخالفین - اهل سنت - آنچه را که شافعی ابن المغازی در کتاب المناقب بدون سلسله سند از عبدالله بن مسعود نقل کرده، این که حضرت رسول فرمود:

من خوانده پدرم ابراهیم هستم گفتم: ای رسول خدا و چگونه مورد درخواست پدرت ابراهیم بودی؟ و حدیث سابق را عیناً می رساند تا به فرمود حضرتش که: پس آن خواسته به من و علی منتهی گشت که هیچ يك ما هرگز برای بتی سجده نکرد، لذا، خداوند مرا به نبوت و علی را به وصایت اتخاذ بفرمود.^۲

و نیز، حدیثی مسنداً از حضرت رضا علیه السلام نقل است که عبدالعزیز بن مسلم گوید: در مرو با حضرتش بودیم، پس در روز جمعه [من با مردم] به مسجد جامع گرد آمدم، در ابتداء ورودمان مردم امر امامت را مطرح کردند و اختلاف مردم در این

۱. الشيخ في اماليه عن الحفّار مسنداً عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: انا دعوة أبي ابراهيم قلنا: يا رسول الله وكيف صرت دعوة ابيك ابراهيم؟ قال اوحى الله عزوجل الى ابراهيم: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فاستخف ابراهيم الفرح، فقال: يا رب ﴿وَمَنْ ذُرِّيَّتِي﴾ ائمة مثلي فاوحى الله عزوجل اليه: ان يا ابراهيم اني لا اعطيك عهداً لا افي لك به قال: يا رب ما العهد الذي لا تفي لي به قال: لا اعطيك عهداً لظالم من ذرّيتك، قال: يا ربّ و من الظالم من ولدي الذي لا ينال عهدك؟ قال من سجد لصنم من دوني لا اجعله اماماً ابداً ولا يصلح ان يكون اماماً قال: ابراهيم ﴿واجنبنى وبنى أن نعبد الأصنام ربّ إنيهنّ أضللن كثيرا من الناس﴾ (ابراهيم: ۱۴) ۳۵-۳۶ و من ثم قال النبي ﷺ فانتهت الدعوة اليّ والى اخي علي عليه السلام لم يسجد احد منّا لصنم قط فاتخذني الله نبياً وعلياً وصياً «ولينا» نسخة بدل [امالي، ص ۳۷۹؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۳۲۵].

۲. و من طريق المخالفين ما رواه الشافعي ابن المغازلي في كتاب المناقب باسناده، يرفعه الى عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله: انا دعوة ابي ابراهيم قلت يا رسول وكيف صرت دعوة ابيك وساق الحديث السابق بعينه الى قوله ﷺ فانتهت الدعوة اليّ والى علي عليه السلام لم يسجد احدنا لصنم قط فاتخذني نبياً واتخذ علياً وصياً. المناقب، ص ۲۷۶، ح ۳۲۲؛ به نقل از تفسير البرهان، ج ۱، ص ۳۲۶.

باره را یادآور شدند، آن گاه مَن بر آقا و سرور خود حضرت رضا علیه السلام وارد شدم و او را از جریانی که مردم درباره اش عمیقاً مشغول خوض و بررسی بودند، آگهی دادم. حضرتش تبسم کرده فرمود: ای عبدالعزیز مردم نادان شدند و خدعه و نیرنگ در ادیان خود کردند، همانا که خدای عز و جل پیامبرش را قبض روح نفرمود تا برایش دین را به کمال رساند و بر او قرآنی نازل کرد که در آن تفصیل و بیان هر چیزی است و در آن حلال و حرام و حدود و احکام را روشن ساخت و همه آنچه را که مورد نیاز مردم است به صورت کمال و تمام تعیین کرد، لذا، فرمود: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم» (انعام: ۶) (۳۸).

و در حجة الوداع که آخر عمر حضرتش بود، نازل فرمود: «امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم و بر شما نعمت خود اتمام نمودم و اسلام را به صورت دین برای شما راضی شدم» (مائده: ۵) (۳).

بنابراین امامت را از اتمام دین مقرر فرموده و از میان مردم نرفت تا این که برای امتش امر دین را روشن ساخت و راه و روش آنها را برایشان بیان کرد و ایشان را رها ساخت بر روش حق و علی را برایشان پرچمدار و پیشوا به پا داشت و هیچ چیز را که امت به آن نیازمندند فرو نگذاشت جز این که آن را روشن نمود، پس کسی که تصور کند خدای عز و جل دین خود به کمال نرسانده تحقیقاً کتاب خدا را رد کرده و کسی که کتاب خدا را رد کند کافر است؛ آیا مردم مقام و منزلت امامت و جایگاه آن را در میان امت می شناسند! تا درباره رد امامت انتخاب و اختیارشان جایز باشد.

همانا که مقام امامت، از نظر قدر و منزلت و شأن و مرتبه بزرگتر و ارجمندتر و از لحاظ موقعیت و جوانب بالاتر و بلند پایه تر و از جهت غور و تعمق و فرورفتگی پیچیده تر و دورتر از آنست که آدمیان آن را به خرد و عقول خود برسند یا به آراء و نظر خود آن را بیابند تا به انتخاب و اختیار خود امام را به پا دارند؛ همانا امامت و پیشوائی را خدای عز و جل، به ابراهیم خلیل پس از نبوت و خلت، در مرحله سوم اختصاص داد و امامت: برتری و شرافتش است که به او عنایت داد و توجهش به منصب امامت و عظمت امامت مقام او را بلندی بخشید، پس فرمود: «همانا من گمارنده ام تو را پیشوا برای مردم». آنگاه پس خلیل در حالی که شادمان به مقام امامت بود عرضه داشت: «و از فرزندانم» خداوند تبارک و تعالی فرمود: «نمی رسد

عهد امامت مرا ستمکاران» بنابراین، باطل و نابود ساخت این آیه امامت و پیشوائی هر ستمگری را تا روز قیامت و بگردید امر امامت درباره برگزیدگان^۱.
این حدیث چند موضوع را مشخص می کند:



[برداشتهایی از حدیث امام رضا (ع)]

۱. اوّل آن که جعل و نصب امام ویژه خدا است و کسی را در این باره اختیاری نیست.
۲. وجود پیشوا و امام، همواره در جوامع بشری تا روز قیامت ضروری و قطعی است و هیچ گاه زمین خالی از حجّت نباشد.
۳. پیشوائی هر ستمگری که به قهر و غلبه، خدعه و نیرنگ اشغال کرسی امامت را نموده باطل و لامحاله مورد خشم و غضب الهی است.

۱. حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن علي الهاروني قال: حدثني أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرقاص قال: حدثني القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال: كنا في أيام علي بن موسى الرضا (ع) بمرو فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم الجمعة في بدء مقدمنا فإذا رأى الناس أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت علي سیدی ومولاي الرضا (ع) فأعلمته ما خاض الناس فيه فتبسّم (ع) ثم قال: يا عبد العزيز جهل القوم وخذعوا عن أديانهم ان الله تبارك وتعالى لم يقبض نبيه (ص) حتى أكمل له الدين وانزل عليه القرآن فيه تفصيل كل شيء بين فيه الحلال والحرام والحدود والاحكام وجميع ما يحتاج إليه كملا فقال عز وجل: ﴿ما فرطنا في الكتاب من شيء﴾ وانزل في حجه الوداع وفي آخر عمره (ص) ﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً﴾ وأمر الإمامة في تمام الدين ولم يمض (ص) حتى بين لامته معالم دينهم وأوضح لهم سبيلهم وتركهم على قصد الحق وأقام لهم علياً (ع) علماً واماماً وما ترك شيئاً يحتاج إليه الأمة إلا بينه فمن زعم أن الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله عز وجل ومن رد كتاب الله فهو كافر هل يعرفون قدر الإمامة ومحلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم؟! ان الإمامة أجل قدراً وأعظم شاناً وأعلى مكاناً وامنح جانباً وابعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بأرائهم أو يقيموا إماماً باختيارهم ان الإمامة خص الله بها إبراهيم الخليل (ع) بعد النبوة والخلة مرتبه ثالثه وفضيلة شرفه بها وأشاد بها ذكره فقال عز وجل: ﴿انى جاعلك للناس إماماً﴾ فقال الخليل (ع): سرورا بها ﴿ومن ذريتى﴾ قال الله عز وجل: ﴿لا ينال عهدى الظالمين﴾ فأبطلت هذه الآية امامه كل ظالم إلى يوم القيامة وصارت في الصفوة. عيون اخبار الرضا (ع) ج ۱، ص ۲۱۶ - ۲۱۷، باب ۲۰، ح ۱

۴. امر امامت مکمل دین است و هر کس پندارد که خداوند دین خود را تکمیل ننموده، پس قطعاً کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است.
 ۵. در اواخر عمر نبی اکرم ﷺ در حجة الوداع، آیه اکمال نازل گشت و رسول بزرگوار علی ﷺ را به پیشوائی و پرچمداری مسلمین برگماشت، که جانشینی آن حضرت را عهده دار شود.

﴿وإذ جعلنا البيت مثابة للناس وأمنا واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى وعهدنا إلى إبراهيم وإسماعيل أن طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود﴾ (۱۲۵).
 و یاد کن هنگامی که قرار دادیم کعبه را بازگشت گاهی برای مردم و جای پناه [و گفتیم]: بگیری از مقام ابراهیم جایگاه نماز و به ابراهیم و اسماعیل فرمودیم: این که پاك دارید خانه مرا برای طواف کنندگان و مقیم شوندگان و رکوع و سجود کنندگان؛
 [نماز گزاران]

﴿وإذ قال إبراهيم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر قال ومن كفر فأمته قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار وبئس المصير﴾ (۱۲۶).
 و یادآور آن گاه که ابراهیم عرضه داشت: پروردگارا، این شهر را قرار ده ایمنی بخش و روزی بخش کسانش را از میوه ها، آن که از ایشان به خدای و روز پسین بگروید؛ [خداوند] فرمود: و هر کس نگرود او را هم اندکی بهره و هم سپس بیچاره سازمش به شکنجه آتش و چه بد جای بازگشتی است.

﴿وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم﴾ (۱۲۷).

و یاد کن هنگامی که ابراهیم پایه های خانه [کعبه] را بر می افراشت و نیز، اسماعیل [ومی گفتند]: پروردگارا از ما بپذیر، که همانا تو خود هستی شنوای دانا.

﴿ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذریتنا أمة مسلمة لك وأرنا مناسكنا وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم﴾ (۱۲۸).